

استاد ادبی

مطبوعات جدید

دوره تاریخ عمومی — برای سال اول متوسطه، شامل دوره ماقبل تاریخ و تاریخ مصر و کلدان و آشور و فنیقیه و ایران و یونان، موافق پرگرام رسمی وزارت معارف، تألیف میرزا عباسخان اقبال آشتیانی معلم تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی در مدارس دارالمعلمین و سیاسی و نظام، چاپ دوم، برلین مطبعه کایوانی سنه ۱۳۴۳، ۲۴۰ صفحه به قطع وزیری کوچک.

* *

اگر کسی بخواهد نمونه کاملی از روانی انشا و سلاست عبارت و روشنی مطلب و وضوح معنی و حسن ترتیب و تبویب تماشا کند باید بلا شك این کتاب را مطالعه نماید. نمیدانم کجا اند آنکسانی که میگویند زبان فارسی حالیه تنگ است و استعداد تدوین کتب علمی و ادبی مطابق احتیاجات عصر جدید را ندارد، خوبست بیایند و در این کتاب نظری افکنند تا ببینند مؤلف هنرمند آن با چه استادی و مهارت از عهده این کار بر آمده و یکی از مواضع بسیار دلکش یعنی تاریخ ملل قدیمه بوضع اروپا را گرفته و با بهترین اسلوبی و سهل ترین انشائی بهمین فارسی متداول حالیه خودمان بدون استعانت نه از کلمات اروپائی، نه از لغات «قلنبه» عربی، نه از تصیرات و اصطلاحات ترکی، نه از فارسیهای منسوخ قدیمی، کتابی در منتهای نفاست و مطبوعیت از آن ساخته است بطوری که عوام و اطفال در نهایت سهولت

آنها می‌فهمند و خواص از سلاست انشاء آن لذت می‌برند (چنانکه در تعریف بلاغت گفته اند ما تفهیمه العامة و ترضاء الخاصة). و شکی نیست که مؤلف فاضل از عهده چنین امر خطیری بر نیامده است مگر بواسطه سرمایه بسیار وسیعی که از ادبیات فارسی و عربی (علاوه بر اطلاعات عمیق از السنه و علوم اروپائی که اصل موضوع این کتاب مؤسس بر آن است) داشته است، و این وسعت اطلاعات ادبی مؤلف هم از سر تا سر خود این کتاب استنباط میشود و هم از مقالات فاضلانۀ او که در جراید ایران و مجله کاه و ایران‌شهر منتشر نموده و ما سابقاً آنها را خوانده و از وجود یک چنین فاضل یگانه در ایران با کمال امیدواری آگاه شده بودیم. و بدیهی است که اگر اطلاعات مؤلف منحصر باطلاعات اروپائی او بود و از ادبیات فارسی و عربی مانند غالب هموطنان «متجدد» خودنهی دست می‌بود آنوقت عبارات و انشاء او بکلی طور دیگر میشد، یعنی از جنس عبارات و انشاء «ادبای» جدید میشد که هر روزه ستونهای جراید طهران از مقالات ایشان با آن انشاء رکیک مملو از اغلاط لغوی و صرفی و نحوی و املائی و مشحون از کلمات و اصطلاحات خارجی سوهان روح خوانندگان است.

مثلاً مؤلف اگر عربی خوب نمیدانست قطعاً بجای «شیوخ عبرانی» (ص ۱۰۲) «باتریارش» می‌نوشت و بجای «قوه نوهم» شعرا (ص ۱۹۲) لا بد «ایماژیناسیون» یا «تصور»، و بجای «موجود غریب» اسفنکس (ص ۱۹۶) «مونستر» یا «غول» یا کلمه مضحك دیگری، و بجای اساطیر الاولین «میتولوژی»، و نهر اردن را در شام لا بد نهر «ژوردان» می‌نوشت، و هکذا و هکذا. از سر تا باخر کتاب نمی‌بینید که مؤلف برای هر کلمه اروپائی یک ترجمه معمول بسیار سلیس دلچسپی پیدا نکرده باشد و مجبور

شده باشد که یا عین آن کلمه اروپائی را بعبادت عاجزانه ادبای متجدد استعمال کند یا ترجمه آنرا از کتب ترکی یا عربی مصر و بیروت دیروزه کند، و همچنین اگر مؤلف ذوق سلیم را توأم با علم و سواد نداشت لا بد بجای کورش و دارایاوش (داریوش) و خشایارشا و اردشیر تلفظات فرانسوی این کلمات را یعنی سیروس و داریوس و گزرسیس و آرتاگزرسیس استعمال میکرد و ما مجبور بودیم که اسامی اجداد خودمان را بتلفظ محرف اروپائیان پیاموزیم.

از اول تا بآخر کتاب هرگز اصطلاحات ترکی از قبیل اعاشه، اعزام، تمدن مشعشع، سلطه، مجیرالعقول، عرض اندام، ذوات محترم، متنور الفکر، اشغال نمودن، سفالت، سفیل و امثال این کلمات سخیف چشم خواننده را نمیزند، و از همان صفحه غلاف کتاب که شخص در وهله اول میخواند که: «دوره تاریخ عمومی... تألیف میرزا عباسخان» نه «اثر میرزا عباسخان» استقامت سلیقه مؤلف حدس زده میشود چه کلمه «اثر» بصیغه مفرد چنانکه آقای مرزبان بن رستم باوندی در «شفق سرخ» تحقیق کرده اند هرگز نه در عربی نه در فارسی بمعنی کتاب و تألیف و تصنیف استعمال نشده است و این اصطلاح خنک ریز سوغات ترکهاست که در دنیا هیچ چیزی را شرط هیچ چیزی نمیدانند.

و همچنین بعضی تعیرات غلطی که این اواخر جراید طهران اختراع کرده اند از قبیل «فوق الذکر» بمعنی «مذکور در فوق» از اول تا بآخر کتاب یافت نمیشود و همه جا مؤلف در مثل این مورد «سابق الذکر» تعیر کرده است، و ما نمیدانیم منشأ این تعیر «فوق الذکر» که غلط فاحش و دال بر بی سوادی مطلق استعمال کننده آنست از کجاست، زیرا «فوق الذکر» بمعنی بالای ذکر

و ما فوق ذکر است نه بمعنی «مذکور در فوق»، نظیر فوق العاده و فوق‌النصور و فوق‌الوصف و فوق‌الارض و غیرها، و اگر «فوق‌الذکر» بمعنی «مذکور در فوق» درست باشد پس باید «تحت‌الذکر» و «ذیل‌الذکر» و «قبل‌الذکر» و «بعد‌الذکر» (بمعنی «مذکور در پائین یا در ذیل یا قبل از این یا بعد ازین») نیز همه درست باشد، و حال آنکه هیچکس و حتی جرائد طهران گمان نمیکنیم این تعبیرات را استعمال کرده باشند و لجام کسبختگی را باین درجه دامنه داده باشند، بطور کلی شرط در استعمال این نوع ترکیبات عربی در آن معانی مذکوره آنست که کلمه اول صفت باشد مثل: سابق‌الذکر، مار‌الذکر، آتی‌الذکر، و از همه بهتر و سالمتر برای کسی که از قواعد عربی اطلاع ندارد آنست که از استعمال ترکیبات عربی منهما ممکن اجتناب ورزد تا درین بحاله‌ها نیفتد، مثلاً بجای ترکیب مضحك «فوق‌الذکر» صاف و ساده بگویند «مذکور» یا «مزبور» یا «مرقوم در فوق» یا «گذشته» و نحو ذلك، چه لازم است کسی که عربی نمیداند از خودش تراکیب عربی من در آوردی اختراع نماید، عربی ندانستن عیب نیست ولی عربی غلط استعمال کردن عیب بزرگی است، یا بهمان فارسی متداول شیرین سهل و ساده خودمان باید اقتصار کرد یا اگر کسی میل باستعمال تعبیرات عربی دارد باید قبلاً تحصیل سواد عربی کرده باشد.

دیگر از اسالیب غلطی که مؤلف محترم هیچ استعمال نکرده است و این اواخر مابین ادبای نو ظهور، یعنی کلاغهای رفتار کبک نیازموده و رفتار خود را هم فراموش کرده، بتقلید اروپائیا و ترجمه تحت‌اللفظی تعبیرات آنها شایع شده است استعمال مطرد صیغه جمع است در افعال مسند بغیر ذوی‌الروح، در زبان فارسی

چنانکه همه کس (باستثنای آقایان مزبور) میداند وقتی که فاعل جمع غیر ذوی الروح باشد یعنی از اشیاء مادی یا معانی مجرده باشد غالباً (جز در موارد معینه که اینجا موقع شرح آن نیست) فعل را بصیغه مفرد استعمال میکنند، خواه فاعل بصیغه جمع باشد یا مفردات متعاطفه، مثال قسم اول در این کتاب: «بادهای خشک و سخت هم در غالب اوقات سال بلا مانع در سطح آن (میوزد) و فقط سواحل دریا تا حدی مستثنی و برای رشد نباتات مستعد (میباشد)»، ص ۱۳۱، — «رأیهای مختلفه اظهار (میشد)» ص ۱۸۵، — «آثاری شبیه باآثار میسنی بدست (آمد) که از یک اصل بودن آنها را ثابت (کرد) و (فهماند) که تقلید آثار شرقی (است) مخصوصاً شبیه بودن آنها را باآثار مصری واضح (ساخت)» ص ۱۸۶، — «آلات و ادوات و حربه‌های مسین پس از یکی دو مرتبه تصادم با اجسام سخت بکلی از کار (می افتاده است)» ص ۱۸، — مثال قسم دوم: «تولید آتش بتوسط خود انسان و کشف طریقه حفظ آن چندان بسهولت حاصل (نشده است)» ص ۱۵، — «ارتفاع و ضخامت این کوه در نزدیکی خلیج کمتر (میگردد)» ص ۱۷۷، — و مثال قسم اول از حافظ که زماناً نزدیکترین شعرای بزرگ است بما:

نکته‌ها (رفت) و شکایت کس ندید

جانب حرمت فرو نگذاشتیم

اگر چو فرهادم بتلخی جان بر آید عیب نیست

بس حکایت‌های شیرین (باز میماند) ز من

این قصر سلطنت که تو اش ماه منظری

سرها بر آستانه او خاک در (شود)

جام می و خون دل هر يك بکسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین (باشد)
و مثال قسم دوم باز از همو:

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر (شود) زهی توفیق
تسبیح و خرقة لذت مستی (نبخشدت)

همت در این عمل طلب از میفروش کن
رقصیدن سرو و حالت گل

بی صوت هزار خوش (نباشد)
باغ و گل و مل خوش (است) لیکن

بی صحبت یار خوش (نباشد)

و در حقیقت این مسئله در زبان فارسی از بدیهیات است و هر روز در ضمن محاوره یومیه هر کس صدها همین استعمال را میکند ولی آقایان متجدد بر خلاف روح زبان فارسی و برخلاف استعمال جمیع فارسی زبانان بلکه بر خلاف استعمال لا یشعر هر روزی خودشان که میگویند «پولها خرج (شد)، اندوخته‌ها بیاد (رفت)، کاروبارها خراب (است)، از شیراز اخبار خوب (نمیرسد)، اوضاع اصفهان مغشوش (است)، ادارات امروز تعطیل (است)» باز وقتی که قلم دست گرفته در فشانی آغاز میکنند می نویسند (۱): «راههای عمده که بوشهر را بطهران و رشت مربوط میسازند) از قرار ذیل (میباشند)» — «این محفوظات غالباً ناقص (بوده اند) و عبارت (بودند) از اشعاری که» — «اخباری که از اصفهان میرسید (۲) چندان جالب توجه

(۱) تصدیقاً از ذکر مآخذ امثال ذیل صرف نظر میکنیم تا اسم اشخاص بیان نیاید.

(۲) ملاحظه بفرمائید که اول بالفطره و بسوق طبیعت فعل را مفرد آورده است ولی باز در آخر جمله حس تقلید اروپائی بیدار شده و فعل را جمع استعمال کرده است.

(نبودند) — «اشعاری که در قرن هشتم سروده (شده اند) ...»،
و هکذا صدها مثال که از کثرت بی مزگی صرف نظر از ذکر
آنها اولتر است.

دیگر اگر از صحت املاي کلمات مثل حقیقه و کلیه و نظایر
آنها (نه حقیقتاً و کلیتاً الخ) و زندگان و مردگان (نه زنده‌گان
و مرده‌گان) و بارندگی و عملگی (نه بارنده‌گی و عمله‌گی)
و غیره حرفی بزنیم یقیناً توهینی در حق مؤلف فاضل وارد آورده
ایم چه صحت املا شرط چیز نویسی نیست بلکه در تمام دنیا
بچه‌های ده دوازده ساله همینکه امتحان مدرسه ابتدائی را دادند
دیگر املاي غلط ندارند و فقط در پایتخت ممالک محروسه ایران
است که ادبای جدید با ریش و سیل و یال و کویال هر روزه
در هر روزنامه بلا استثنا بقول آقای مرزبان باوندی پنجاه غلط
املائي متفق علیه قطعی از قلمشان صادر میشود.

باری درس عبرتی که قبل از همه چیز از انشاء این کتاب برای
ما حاصل میشود اینست که برای هر نویسنده جدیدی علاوه بر
اطلاعات اروپائی که امروز جزو لاینفک حیات علمی و ادبی و تقریباً
از ضروریات چیز نویسی است اطلاعات وسیعی از ادبیات فارسی
و عربی توأمأ لازم است تا نویسنده بتواند نتیجه معلومات اروپائی
خود را در عبارتی سهل و ساده و بی غلط و خالی از تکلف و
تعسف به‌موطنان خود بفهماند و طباع موزون ایشان را از استعمال
کلمات وحشی خارجی و لغات غلط و اصطلاحات غلط و املاي
غلط، و انشای غلط منزجر و متفر نسازد. و بواسطه يك مهارت
و استادی غیر محسوسی طوری نماید که خواننده از معنی ابدأ
ملتفت لفظ نشود و در هر قدم کلمات و اصطلاحات خارجی یا غلط
یا رکیک شاخی پهلوی او نزنند و پس از خواندن يك فصل

خسته و مانده و عرق بر پیشانی نشسته خود را برای استراحت روح بگوشهٔ نیفکند و بقید لغت و فحش و سوگند از خواندن بقیهٔ کتاب صرف نظر نکند، ولی واضح است که اینطور چیز نویسی کار هر بافنده و حلاج نیست، مقدمات لازم دارد، زحمت زیاد در تحصیل آن مقدمات لازم دارد، ذوق سلیم و سلیقهٔ مستقیم لازم دارد، تجربه و پختگی و مشق زیاد لازم دارد، یعنی اموری که آقایان متجدد ما بواسطهٔ يك حس طبیعی تنبلی و شانه از زیر کار خالی کردن بنام آنها پشت پا زده اند و فقط يك مشت معلومات ناقصهٔ اروپائی خود که خیال میکنند در تحصیل آن (اگر فی الواقع تحصیلی کرده باشند) در خیبر را کنده یا . . . کمر رستم را شکسته اند اکتفا کرده غافل از اینکه این مشت معلومات ناقصه در اروپا پیش پا افتاده است و هر جوانی که از مدارس متوسطه خارج شده باشد اضعاف مضاعف آنها را داراست و هیچ عجبی از این معلومات در دماغ آنها پیدا نمیشود و علوم و ادبیات و عادات و رسوم مملکت خود را مورد طعن و تمسخر قرار نمیدهند و اقل چیزی که هست زبان خود را فراموش نمیکنند و با قلم شکسته و زبان الکن خود مدعی تأسیس «مکتب» (!) جدیدی برای اصلاح ادبیات نمیشوند، و عجب آنست که بعضی ازین آقایان را سراغ داریم که زبان فرانسه یا انگلیسی یا آلمانی را در نهایت خوبی میدانند و در آن زبانها در کمال صحت و سلاست چیز می نویسند و اگر کسی در فرانسه مثلاً يك غلط املائی یا نحوی و صرفی بکند فوراً بر او حمله میکنند و ایراد میگیرند و از روی گرامر «لاریو و فلوری» (۳) یا غیر آن غلط بودن آنرا باصرار تمام اثبات میکنند، ولی خود این آقایان بقول سعدی که

(۲) Larive et Fleury.

میگوید:

من در همه قولها فصحیح در وصف شمایل تو اخرس
وقتی که پای زبان فارسی یعنی زبان پدر و مادری خودشان بمیان
میآید گنگ و لال و اخرس و الکن میشوند و در هر سطر ده
غلط املائی و صرفی و نحوی میکنند و دیگر خود را بهیچ قیود
و حدودی مقید نمیدانند و اگر کسی بر آنها ایراد بگیرد دریای
غضب آقایان بتلاطم آمده سیلاب فحش را بر او روان میکنند و
میگویند فلان فلان شده میخواهی قواعد عرب را در زبان فارسی
اجرا نمائی؟ خیر «من این را غلط نمیدانم» و جمیع نحویین و لغویین
عرب و عجم غلط کرده اند و من از آسمان افتاده ام و میگویم
صحیح همین طور است که من نوشته‌ام (٤).

باری از موضوع پر دور افتادیم، برویم بر سر مطلب، بعد
از «تاریخ ایران» و «تاریخ ملل قدیمه مشرق» هر دو تألیف
آقای ذکاء الملک کتابی باین نقیسی درینموضوع بعقیده ما در ایران
درین اواخر تألیف نشده است و ما مؤلف محترم را بتألیف
این کتاب از صمیم قلب تهنیت میگوئیم و تکرر امثال ایشان را
برای سعادت ایران و احیای آثار صنایع عجم و دمیدن روح
جدیدی در کالبد زبان فارسی از خداوند خواستاریم.

(٤) خوشبختانه بعضی اشخاص جسته جسته مابین طبقه نویسندگان جدید پیدا شده
اند که از این کلیه مستثنی اند و در کمال صحت و بی غلطی با انشاء سهل و ساده شیرین
مطابق اصل طبیعت زبان فارسی چیز مینویسند، مثلاً آقای عرفان که «ایلیاد» را در پا ورق
«شفق سرخ» ترجمه کرده است در نهایت ترستی و استادی از عهده این کار بر آمده
است و هموطنان خود را یکی از شاهکارهای ادبیات غربی آشنا ساخته و از این راه
خدمت بزرگی بادییات ایران نموده است، دیگر آقایان سعید نفیسی و یاسی و افشار و
مشرف الدوله نفیسی که مقالات این اخیر در خصوص راه آهن ایران در جریده «ایران»
با آنکه در موضوع ادبی نیست سر مشق چیز نویسی در مواضع علمیه و فنیه است، و
همچنین در روزنامه «قشون» غالباً بامضای «غلامحسین مقتدر» مقالاتی مندرج است که
بسیار صحیح و متین و خوش سلیقه است، و همچنین بسیاری دیگر از آقایان که اسامی شریفشان
فعلماً بخاطر نیست.

کتاب مذکور مشتمل است بر يك مقدمه در تعريف تاريخ و موضوع و فايده آن (ص ۵-۲۴) و دو قسمت، قسمت اول در تاريخ ملل قديمه مشرق که عبارت باشد از تاريخ مصر (ص ۲۵-۶۱)، تاريخ کلدان و آشور و عيلام (۶۲-۹۹)، تاريخ بني اسرائيل (۱۰۰-۱۲۲)، تاريخ فنيقيه (۱۲۳-۱۲۹)، تاريخ ايران (۱۳۰-۱۷۴)، قسمت دوم در تاريخ يونان (۱۷۵-۲۴۰) يعني تا آخر کتاب)، مؤلف محترم تاريخ وقايع مهمه هر يك از ملل مذکوره را با اسامي ملوك عمده ايشان و وصف اجمالی تمدن و صنايع و مذاهب آنها درين صفحات کم بطوري با حسن ترتيب و سهولت ادا و بلفظ اندک و معنی بسيار گنجايده است که خواننده همينکه صفحه اول را تقنناً شروع بخواندن کرد ديگر مانند يك «رمان» بسيار دلکش قوه اين را در خود نمی بيند که کتاب را بزمين بگذارد تا تاءتمت نخواند، فقط عبي که پس از تمام کردن کتاب بنظر خواننده ميرسد کوچکی کتاب است باين معنی که از بس شخص از خواندن آن لذت ميبرد پس از اتمام مثل اين ميماند که چیزی کم کرده است و افسوس ميخورد که چرا کتاب دو يا سه يا بلکه ده مقابل حجم حالیه نيست تا او بهمان تناسب دو يا سه يا ده مقابل بيشر حظ ببرد.

پس از ذکر محاسن کتاب گویا حالا ديگر مجازيم که بعضی ملاحظات انتقادی سطحی که اغلب آنها راجع بعبارات و سرر صورت کتاب است نه باصل مطالب آن، پردازيم:

اولاً -- خیلی جای افسوس است که مؤلف محترم بطرز اروپائيان و مخصوصاً بطرز مؤلفات «سنیوبوس» (۵) که گویا اساس تأليف اين کتاب بوده است نه هيچ نقشه جغرافی برای تاريخ

هر يك از ملل مذكوره در اين كتاب افزوده است و نه هيچ صورتی يا عكسی از آثار و ابيۀ قديمه و مجسمه‌ها و غير ذلك كه در رسوخ دادن مطالب در ذهن كمك بسيار ميكند، و نمی دانيم اين غفلت يا تغافل را بر چه حمل كنيم، شايد مسئله اقتصادی بيمان بوده است،

ثانياً — افسوس ميخوريم كه براي اين كتاب نفيس مؤلف محترم يك فهرستی از اسامي رجال و امكه بترتيب حروف تهجي نيفزوده است، يا اگر عذر ايشان اين است كه اين كتاب كتاب مدرسه است و در كتب مدرسه‌ای لازم باين طول و تفصيلات نيست لا اقل چرا يك فهرست مختصري براي ابواب و فصول كتاب كه در تمام دنيا حتى پيش خونساريهاي ما رسم است بآن الحاق نكرده است تا خواننده براي اطلاع از مندرجات كتاب هر بار كه محتاج ميشود مجبور بورق زدن سر تا سر كتاب نباشد، و شايد اين کوتاهی تقصير مطبعه است نه تقصير مؤلف، زيرا مطبعه است كه پس از ختم كتاب ميداند كه هر فصلي در کدام صفحه شروع ميشود و تكليف مطبعه است كه بهر كتابي كه طبع ميكند يك فهرست مندرجاتي بيفزاید، و في الحقيقه يك كتاب باين مهمی را بدون هيچ فهرستی مانند كتاب حسين كرد و رموز حمزه چاپ كردن و از علاوه كردن يك صفحه فهرست بملاحظه صرفه كاغذ يا بملاحظات ديگر مضايقه كردن بسيار جای تعجب است.

ثالثاً — بدبختانه بعضی غلطها در طبع روی داده است كه قرينه است بر اينكه يا مؤلف خود بشخصه مباشر تصحيح نمونه‌ها نبوده است يا آنكه مطبعه مصحح ندارد و در هر دو صورت بسيار جای افسوس است، اينك چند مثال از اين اغلاط كه بيشتر آنها اغلاط

طبع است، و غرض استقصای آنها نیست بلکه فقط نمونه بدست دادن است:

صفحه ۲۶ سطر ۸: «آسوان» با دو مد بجای «اسوان» بدون هیچ مد که مملکت معروف جنوبی مصر باشد، — ایضاً س ۱۱، و ص ۲۷ س ۱۶، و ص ۳۳ س ۱۱ همه جا «آسوان» با مد.

ص ۴۴ س ۲ و ۳: «رآ — Réa» که باید «رئا» نوشته شود بقاعده معروف کتاب همزه، مثل لثام جمیع لثیم و ذئاب جمع ذئب.

ص ۴۶ س ۷، ۸، ۱۲، مؤلف در خصوص عقیده مصریین ببقاء چیزی از انسان بعد از مرگ و فناء بدن مکرر از آن چیز باقی مانده به «شبه» تعبیر کرده است، و ما درست ندانستیم مقصود از این کلمه چیست، اگر چنانکه مضمون است ترجمه fantôme است که آن قطعاً «شبح» بفتحین و حاء حطی است، و اگر شبه از شباهت مقصود است این کلمه در این مورد مصطلح نیست و بایستی «قالب مثالی» گفته شود. باری مقصود را درست فهمیدیم، — ایضاً عین همین کلمه در ص ۴۷ س ۱۷، و ص ۵۶ س ۱۴، ۱۶. ص ۴۷ س ۳—۱۰، جمیع افعال باید بصیغه حال باشند یعنی «میرود» و «قرار دارد» النخ بجای «میرفت» و «قرار داشت» النخ، و اینطور که فعلاً هست یا سهو قلم است یا ترجمه تحت اللفظی از اروپائی که مطابق شیوه فارسی نیست، — س ۲ بآخر: «می‌میرد»، صواب «می‌مرد» بصیغه ماضی است چنانکه از ما بعد عبارت معلوم میشود.

ص ۵۱ س ۱۰، ۱۲، حرکات کلمه مسئله در هر دو مورد بکلی منلوط و مضحك چاپ شده است و صواب مسئله بکسر میم

و فتح سین و لام مشددهٔ مفتوحه است.

ص ۷۰، تمام سطر نهم درین صفحه بکلی زیادی و عین سطر دوم است که بواسطهٔ غفلت حروف چین تکرار شده است.

ص ۷۲ س ۳ بآخر: «حمورابی در حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد... سلسلهٔ تشکیل داد»، رقم ۱۴۰۰ بلا شك غلط است و باید ۲۴۰۰ یا ۲۳۰۰ باشد چنانکه از پیش و پس عبارت واضح میشود.

ص ۷۳ س ۱۶: «قانونی برای انتظام»، کلمهٔ «قانونی» ظاهراً زیادی است.

ص ۷۵ س ۲: «شامیها»، صواب گویا «سامیها» بسین مهمله است، — س ۳ بآخر مانده: «فشار شوش از جنوب»، ظاهراً صواب «مشرق» است بجای جنوب.

ص ۸۱ س ۵ بآخر: «بنوکدصر»، در تمام این کتاب باستثنای بسیار قلیلی همه جا این کلمه غلط چاپ شده است یعنی بجای «بنوکدصر» (بتقدیم نون بر باء موحده) تقریباً همه جا «بنوکدصر» (بتقدیم باء موحده بر نون) طبع شده است، و اینجاست که شخص تقریباً یقینش میشود که مطبعه مصحح ندارد.

ص ۸۲ س ۳: «بواسطهٔ شورشی که در یهودا بر خاسته بود»، گمان میکنیم که بجای «یهودا» بمعنی مملکت اسباط یهودا و بنیامین بهتر استعمال «یهودیه» است چنانکه معمول کتب عربی قدیم و جدید است تا بخود «یهودا» که اسم یکی از اسباط اثناعشر است مشتبّه نشود. و در اغلب مواضع این کتاب در خصوص این کلمه همین ملاحظه وارد است دیگر تکرار نخواهیم کرد.

ص ۸۳ س ۵، مؤلف میگوید اسرای بنی اسرائیل را که هفتاد سال باسیری در بابل بسر بردند کورش پس از فتح بابل

آزاد نمود، این مطلب بسیار صحیح و همه همینطور گفته اند، ولی خود مؤلف چند سطر قبل تاریخ فتح بابل را بدست کورش در سنه ۵۳۸ قبل از میلاد می نویسد، و در ص ۸۲ تاریخ اسیری یهود را بدست نبوکدنصر در سنه ۵۶۷، پس جمع بین این تواریخ چگونه ممکن است؟ چه بنابراین مدت اسارت یهود قریب ۳۰ سال میشود نه ۷۰ سال، «سنیوبوس» تاریخ اسیری یهود را بدست نبوکدنصر در سنه ۵۸۸ می نویسد و تاریخ آزادی یهود را بتوسط کورش در سنه ۵۳۶، و تفاوت بین این دو تاریخ باز ۵۲ سال میشود نه ۷۰ سال، باری غرض فقط اشاره بمباینیت بین این تواریخ بود نه تحقیق این مطلب که از عهده و مجال نگارنده عجاله بیرون است.

ص ۹۲ س ۴: «عازم میشدند»، بهتر «لشکرکشی میکردند»

است.

ص ۱۰۱ س ۱۳: «شمال مصر»، صواب ظاهراً «مشرق

مصر» یا «شمال شرقی مصر» است.

ص ۱۰۴ س ۱۸-۲۱: «رئیس قراولان خاصه فرعون که

«پوتیفار» نام داشت اورا (یعنی حضرت یوسف را) بغلامی خرید ... زوجه فرعون که اورا در روایات اسلامی زلیخا و شوهرش را عزیز نام برده اند پیش عزیز از او سعایت کرد و یوسف را بمحبس انداخت»، در این عبارت چند ملاحظه است، اول آنکه زلیخا بمقتضای روایات اسلامی (که در این خصوص مطابق با توریة و روایات یهود و عیسویان است) زوجه خود فرعون نبود بلکه زوجه رئیس خزاین فرعون بود که در کتب تواریخ و تفاسیر ما از قبیل تفسیر طبری و تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر و غیره نام او را «قطفیر» نوشته اند، و قطفیر بلا شك مصحف «قطفیر»

است (بتصحیف فاء اول بقاف) که همان هیئت عربی «پوتیفار» باشد بی کم و زیاد، و «عزیز» که در قرآن مذکور است نام او نیست بلکه صفت اوست یعنی قوی و مقتدر و ملک (رجوع بتفسیر طبری)، چه پوتیفار در دستگاه فرعون بسیار مقتدر و با نفوذ بوده است، — دیگر آنکه کلمه «زلیخا» معلوم نیست از کجا آمده است، نام زن پوتیفار در توریة مذکور نیست، و در روایات قدیمه اسلامی هم (بدون اینکه نگارنده ادعای تتبع نماید) نام زلیخا بنظر نمیآید. ذکر شده باشد، سابقاً بمناسبتی با فاضل دانشمند آقای تقی زاده اغلب کتب معتبره قدیمه اسلامی را از تواریخ و تفاسیر و احادیث در این خصوص مدتها قنیش کردیم، در هیچ کتاب قدیمی قبل از چهار صد هجری نام زلیخا بنظر نرسید، و در تفسیر طبری و تاریخ طبری و تاریخ ابن الاثیر نام این زن «راعیل» مسطور است، و قدیمترین جائی که عجاله بنظر میآید نام زلیخا در آن برده شده باشد یوسف زلیخای فردوسی است، و از آنطرف بدیهی است که فردوسی این کلمه را از خود اختراع نکرده است و لا بد مستند بروایتی یا حکایتی بوده است (۶)، در هر صورت اگر کسی از قراء فاضل «ایران‌شهر» در یکی از کتب متقدمین از تواریخ یا تفاسیر یا احادیث و اخبار شیعه یا سنی بشرط آنکه تاریخ تألیف آن کتب مؤخر از ۴۰۰ هجری نباشد کلمه «زلیخا» بنظرش رسیده باشد مستدعی است لطفاً با اداره این مجله اطلاع بدهد که خیلی محل احتیاج است.

ص ۱۰۸ س ۳ باخر: «اسباط اثنی عشره»، صواب «اثنا عشر» با الف و بدون تاء تائین در آخر است.

(۶) افسوس که یوسف زلیخای ابوالمؤید بلخی و بختیاری اهوازی دو سلف فردوسی بدست نیست تا ببینیم آنها درین خصوص چه گفته اند.

ص ۱۱۱ س ۲۰: «ناجی آینده بنی اسرائیل است»، استعمال «ناجی» که بمعنی نجات یابنده است بجای «منجی» که بمعنی نجات دهنده است گویا درست نباشد و عین همین استعمال مجدداً در ص ۱۲۱ س ۲۱ تکرار شده است، — و این اواخر در جراید طهران این کلمه فوق العاده شیوع پیدا کرده است و لا ینقطع میخوانیم که «ناجی ایران»، گویا این تعبیر هم از صادرات اسلامبول باشد.

ص ۱۱۲ س ۲: «فلسطیان»، تقریباً در جمیع مواضع این کتاب باستانی بسیار قلیلی همه جا بجای «فلسطینیان» بواسطه سهو حروفچین «فلسطیان» چاپ شده است.

ص ۱۲۰ س ۸—۹: «شنبه که هر هفت روز بهفت روز میرسد»، علاوه کردن این جمله توضیحیه برای شنبه آیا بر معلومات خواننده چیزی می افزاید؟

ص ۱۲۰ س ۱۵: «کهن که رئیس بزرگ مذهب است»، چون معادل این کلمه عبری در عربی «کاهن» است (جمع: کهنه) و چون مؤلف همه جا در جمع این کلمه «کهنه» استعمال کرده است پس بهتر آن بود که مفرد آنرا نیز همان «کاهن» عربی استعمال نماید نه «کهن» عبری. مؤلفین عرب نیز از جمله ابو ریحان در الآثار الباقیه و مسعودی در مروج الذهب در مورد تاریخ یهود همیشه باین معنی «کاهن» تعبیر کرده اند، — عین همین ملاحظه در موارد متعدده دیگر وارد است، دیگر تکرار نخواهیم کرد. ص ۱۲۲ س ۶: «چنانکه میدانیم [یهود] خود آنحضرت را [یعنی حضرت عیسی را] هم بدار آویختند»، خوب بود که برای احترام عقیده مسلمین علاوه میگردند که «بعقیده عیسویان»، زیرا چنانکه معلوم است کافه مسلمین بنص صریح قرآن این مطلب را

منکردند .

ص ١٢٤ س ٢ بآخر: «شهر صیدا در تحت فراغه مصر بود»
لابد کلمه «استیلاء» یا نحو آن قبل از فراغه ساقط شده است.
ص ١٢٥ س ٦ بآخر: «در مدیترانه شرقی یعنی اسپانیا»
صواب ظاهراً «غربی» است بجای شرقی.
ص ١٢٦ س ٧: «قرن دهم میلادی»، صواب «قبل از میلاد»
است.

ص ١٤٩ س ٣—٤: «قرار میداد تجدید میکرد»
صواب ظاهراً «قرار دهد» و «تجدید کند» است، چه استعمال
ماضی ناقص (امپارفه) در زبان فارسی فقط در موارد استمرار و
عادت یا شرطیه یا تمنی است و در امثال ما نحن فیه بی مورد و
ترجمه تحت اللفظی اروپائی است، و مؤلف محترم را گویا بواسطه
شدت انس بتعبیرات اروپائی و استغراق در ترجمه دو سه مرتبه
این غفلت دست داده است و ماضی ناقص را در فارسی بطرز
اروپائی استعمال کرده است.

ص ١٥١ س ٥: «پسر داریوش سیم»، کلمه «پسر» گویا
زیادی است.

ص ١٦٥ س ١٥: «صاحب سالار» گویا غلط باشد و معلوم
نیست اصل آن چه بوده است.

ص ١٨٤ س ١٦: «تاچار بدامن حیل و تزویر زدند»، کلمه
«دست» بعد از تاچار افتاده است.

ص ٢٣٥ س ٧: «از دریای سیاه تا سیر دریا»، نمیدانیم چرا
بجای کلمه معمول فارسی زبانان یعنی «سیحون» مؤلف محترم
اصطلاح ترکستانی این کلمه یعنی «سیر دریا» را استعمال فرموده
اند.
پاریس — رمضان ١٣٤٣ — محمد قزوینی